

بررسی الگوپذیری خیزش‌های جدید خاورمیانه و شمال آفریقا مدل انقلاب اسلامی یا مدل امریکایی

محمد رضا حاتمی*

چکیده

انقلاب‌ها و خیزش‌های مردم کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، به منزله یکی از مهم‌ترین رخدادها در ابتدای دهه دوم قرن بیست و یکم، توجه صاحب‌نظران و تحلیل‌گران امور بین‌الملل را به خود جلب کرده است. در این میان نظرات متفاوتی پیرامون علل و زمینه‌ها و همچنین ماهیت این رخدادها ارائه شده است. یکی از رهیافت‌ها رخدادهای مذکور را بر پایه طرح خاورمیانه بزرگ تحلیل می‌کند، اما رویکرد فراگیر مردم و نخبگان کشورهای دستخوش انقلاب در خاورمیانه و شمال آفریقا به مبانی ریشه‌های اسلامی باعث شد تا پدیده «بیداری اسلامی» با مرکزیت انقلاب اسلامی محور تحلیل شایسته‌تری نسبت به مفهوم «بهار عربی» با رویکرد دموکراسی مد نظر امریکا قرار گیرد.

پرسش مقاله این است که در الگودهی به خیزش‌های جدید خاورمیانه مدل انقلاب اسلامی موفق بوده است یا مدل ارائه‌شده امریکا؟ فرض مقاله بر آن است که ایالات متحده امریکا در مدل ارائه خویش با تکیه بر منابع قدرت نرم خود، تحولات سیاسی در شمال آفریقا و خاورمیانه را در جهت نیل به لیبرال دموکراسی منطبق بر الگوی امریکایی پیش‌بینی کرده است، در حالی که در جریان این انقلاب‌ها تحولات به سوی «بیداری اسلامی» با الگوی انقلاب اسلامی ایران سوق یافته است. به همین منظور، تفوق الگوی رهبری در انقلاب اسلامی و همچنین نفوذ قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران به نسبت امریکا از دلایل تبلور پدیده بیداری اسلامی در نظر گرفته شده است. چهارچوب تحلیلی و نظری مقاله طبعاً بر

* استادیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور hatami5@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۵

اساس طرح خاورمیانه بزرگ به منزله راهنمای سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر و ایده بیداری اسلامی خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: بیداری اسلامی، مدل، انقلاب اسلامی، قدرت نرم، امریکا.

۱. مقدمه

عموماً خیزش‌های اسلامی در قرون متمادی تاریخ اسلام پاسخی به شرایط زمانی و مکانی بوده است. استبداد داخلی و سلطه خارجی عمده محرک‌های مسلمانان مبارز برای رسیدن به آزادی و استقلال و کسب هویت اسلامی از طریق بازگشت به اسلام و رهایی بوده است. بازخوانی بسیاری از این رویدادها صرفاً در همان بازه زمانی و مکانی بررسی می‌شود، اما مدل انقلاب اسلامی بر خلاف مدل امریکایی با پارادایم و پارامترهای خاص خود تحول عمیق فرازمانی و فرامکانی است. انقلاب اسلامی ایران رخدادی متمایز در ساخت حکومت مستقل بر پایه‌هایی از استوانه اسلام‌مداری و مردم‌سالاری است. این گفتمان بیداری و رهایی‌بخشی انقلاب اسلامی در سطح دولت‌ها متوقف نمانده است و عمده مخاطبان خود را در میان لایه‌های ملت‌ها جست‌وجو می‌کند و توانسته است در این راه به ضریب نفوذ عمیقی دست یابد.

تأکید انقلابیون کشورهای نظیر تونس و مصر، که حاکمان آنان طی چند دهه اخیر به تبعیت از سکولاریسم امریکایی راه دین‌زدایی را در پیش گرفته بودند، بر احیای مظاهر اسلامی، مانند حجاب، نشان می‌دهد که سیاست‌های دین‌ستیزانه آن‌ها در سطح رسانه‌ها باقی مانده است. شعارهای غالب تظاهرات مردمی در کشورهای عربی نشان می‌دهد که اسلام‌گرایی و دین‌مداری عامل مهمی در خیزش آن‌ها بوده است. با نادیده‌گرفتن این مسئله امریکا تلاش دارد با تبلیغات متراکم خود این مسئله را تلقین کند که خیزش مردمی در کشورهای عربی با فلیکر، یوتیوب، فیس‌بوک و توییتر و دیگر رسانه‌های اجتماعی مجازی آغاز شده است و پایان می‌یابد. مسئله‌ای که نشان از غفلت آنان از گفتمان بیداری‌بخشی انقلاب اسلامی است.

به واقع آموزه‌ها و اندیشه‌های انقلاب اسلامی مبتنی بر عدالت اجتماعی، مردم‌سالاری دینی، استقلال و آزادی، که توانسته است به تلفیقی از جمهوریت و اسلامی دست یابد، الگوی بسیاری از جنبش‌ها و خیزش‌های مردمی است. از این دیدگاه می‌توان گفت که انقلاب اسلامی نقطه عطفی در بیداری و رهایی نه‌فقط جهان اسلام که دیگر ملت‌ها به

شمار می‌آید. انقلاب اسلامی مردم ایران با رمزگشایی از هویت، بیداری و دین‌مداری توانسته است به تبیین و تثبیت گفتمان قدرت منطبق در اعماق دل‌ها و باورها کمک کند. چنین گفتمانی طی سه دههٔ اخیر الهام‌بخش بسیاری از خیزش‌های مردمی بوده است. جنبش‌های رهایی‌بخش اسلامی در لبنان، فلسطین، مصر، تونس، الجزایر، سودان، پاکستان، عربستان و ترکیه با چنین گفتمانی احیا شدند.

این اندیشه که از آموزه‌های اسلام سیاسی نشئت گرفته است در تقابل با گفتمانی است که از سوی امریکا ترویج و تبیین شده است. امریکا طی سه دههٔ اخیر عموماً و یک دههٔ اخیر خصوصاً تلاش کرده است تا با اجرای طرح‌های متعدد مهار انقلاب اسلامی از عمق ضریب نفوذ آن در بین ملت‌ها بکاهد. سایه‌های پنهان چنین طرحی نشان از آگاهی امریکا از ارادهٔ خواستن، اندیشهٔ توانستن و تفکر خیزش در بین ملت‌های منطقه بود. از این‌رو چیزی که در پس پردهٔ همهٔ سناریوهای صلح و سازش و صدور دموکراسی نهفته بود اندیشهٔ مقاومت و فلسفهٔ استقلالی بود که می‌بایست یا نابود شود و یا حداقل کنترل و مدیریت شود. امریکا در این بازهٔ زمانی رد پاهای آشکار گفتمان انقلاب اسلامی را در لایه‌های خیزش‌ها و قیام‌های مردمی رصد می‌کرد و تجربهٔ انقلابی دیگر با مختصات انقلاب اسلامی ایران برایش حادثه‌ای هولناک بود. از این‌رو امریکا از موضع استکباری و منطبق قدرت، قرار بود از زایمان نارس و عقیم خاورمیانهٔ بزرگ خاورمیانهٔ جدیدی را تشکیل دهد که در تعیین اهداف راهبردی خود در خاورمیانه، برقراری نظم هژمونیک و برتری جهانی ایالات متحده اهتمام بورزد. اما چیزی که در عمل رخ داد اشتباه در محاسبهٔ استراتژیک بود. خلع سلاح اندیشهٔ مقاومت و استقلال برای تغییر ژئوپلیتیکی منطقهٔ خاورمیانه در سایهٔ چنین طرح‌هایی نه فقط محقق نشد، بلکه الهام‌بخشی و بیداری‌سازی انقلاب اسلامی بار دیگر همه‌چیز را فروریخت. چنین دگردیسی گفتمانی در خاورمیانه در پرتو انقلاب اسلامی، اولویت‌هایی که در سه دهه سیاست منطقه‌ای امریکا بر آن استوار بود و شامل پیشبرد روند مذاکرات سازش، امنیت انرژی و حمایت از متحدان امریکا بوده است، اکنون در ادامهٔ مسیر خود با چالش‌های بسیاری روبه‌رو شده است؛ زیرا روند هارمونی تحولات خاورمیانه حکایت از شکل‌گیری خاورمیانهٔ اسلامی با اندیشه و ایدهٔ اسلامی و ملهم از انقلاب اسلامی ایران است. به واقع برآیند مدل خاورمیانهٔ اسلامی افزایش نرخ نفوذ ایران و کاهش نفوذ امریکاست. در این مقاله به این پرسش پاسخ خواهیم داد که در برابر خیزش‌های خاورمیانه الگوی انقلاب اسلامی موفق بوده است یا مدل امریکایی؟

۲. چهارچوب تحلیلی

در نگاهی کلی چهار مدل و الگوی سیاسی و ایدئولوژیک در منطقه مشاهده می‌شود که در دهه‌های گذشته با یکدیگر در رقابت بوده‌اند.

الگوی اول: مدلی سنتی که عربستان سعودی نماد آن است. شاید مهم‌ترین خصوصیت این مدل این باشد که با روندهای مدرن حکومت‌داری از جمله دموکراسی و تحزب‌چندان میانه‌ای ندارد.

الگوی دیگر مدلی است که انقلاب اسلامی به جهان ارائه کرده است و مدعی تلفیق ارزش‌های اسلامی و الگوهای جدید حکومت‌داری است.

الگوی سوم نیز مدل اسلام اخوانی است که در حال حاضر ترکیه نماد آن است. در این مدل ساختارهای سکولار امریکایی پذیرفته شده است، اما از آنجایی که از سوی مسلمانان و اسلام‌گرایان پیاده می‌شود می‌تواند به تلاشی برای جلوگیری از تقابل با اسلام‌ارزیابی شود. تفاوت این الگو با الگوی جمهوری اسلامی ایران را باید در مفهوم تعامل و یا جدایی دین از سیاست یافت. این مدل دین را در عرصه جامعه وارد نمی‌داند، اما به دلیل این‌که دولت‌مردان آن مسلمانانی‌اند که آداب اسلامی را در بعد فردی رعایت می‌کنند، رنگ و بوی اسلامی پیدا می‌کند. این مسلمانان به دنبال این‌اند که با روش‌های امریکایی و مدرن سعادت و رفاه را برای ملت‌های خود به ارمغان بیاورند که نمونه این الگو در ترکیه دیده می‌شود و ممکن است در آینده در مصر و دیگر کشورهای عربی، که در تحولات موسوم به بهار عربی یا بیداری اسلامی دچار تغییر شده‌اند، چنین الگویی دیده شود.

در مقابل الگویی که در ایران مطرح است مدلی است که بر اساس شعار «دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست» عمل می‌کند. یعنی این‌که دین را در عرصه سیاست و اجتماع وارد می‌داند و سیاست‌های خود را بر اساس ارزش‌های دینی اجرا می‌کند.

مدل چهارم نیز که می‌توان آن را مدل امریکایی نامید، مدلی است که امریکا نمونه کاملی از آن بوده است.

با شروع خیزش مردمی در جهان عرب و آغاز تحول در نظام‌های سیاسی کشورهای عربی، این مدل‌ها هر کدام به نحوی در مقابل آن موضع گرفتند. دو مدل سنتی و مدل امریکا در تقابل با تحولات موضع گرفتند، زیرا موافق تحولات در جهان عرب و منطقه خاورمیانه نبوده‌اند.

برای بسیاری از تحلیل‌گران و سیاست‌مداران این سؤال جدی مطرح بوده است که انقلابیون کشورهای عربی کدام‌یک از این الگوها را برای آینده کشور خود در پیش می‌گیرند. به نظر می‌رسد که مصر با توجه به ساختارها و نفوذ جریان‌ات اسلام‌گرا در آن آرام‌آرام به سمت الگوی ایران حرکت می‌کند، در حالی که روند سیاسی در تونس این مسیر را به الگوی ترکیه نزدیک‌تر نشان می‌دهد.

به هر حال بنیان‌های اجتماعی هر یک از کشورها و ساختار و ویژگی‌های خاص هر یک از این جوامع هم می‌تواند در گرایش به یکی از این مدل‌ها مؤثر باشد. چنان‌که اشاره شد کمال مطلوب امریکا مدل امریکاست. اما از آن‌جا که این مدل در وضعیت کنونی و با توجه به ویژگی‌های جنبش‌های اخیر در خاورمیانه امکان پیاده‌سازی ندارد، امریکا راه حمایت از الگوی ترکی را در پیش گرفته است، زیرا دو الگوی دیگر را مخالف خواست‌ها و ارزش‌های خود می‌داند. امریکا در درجه اول با جمهوری اسلامی مخالف است سپس با الگوی سنتی مخالفت دارد. با الگوی سکولار و امریکایی موافق است، اما چون نمی‌تواند به الگوی سکولار دست پیدا کند و الگوی ترکیه هم با الگوی سکولار مشابهت‌ها و نزدیکی‌های زیادی دارد، در نتیجه از این الگو حمایت می‌کند. خصوصاً این‌که دیدگاه الگوی ترکی واردنشدن دین در عرصه اجتماع است.

از ابتدای به راه افتادن جنبش‌های مردمی در کشورهای عربی این سؤال مطرح بود که ماهیت تحولات جهان اسلام، که ما آن را بیداری اسلامی نامیدیم و دیگران از آن به بهار عربی تعبیر کردند، چیست و چه عواملی باعث آن شده است؟ درباره این‌که قدرت‌های خارجی به‌خصوص امریکا تا چه حد در این تحولات دخیل‌اند اختلاف نظری جدی دیده می‌شود. از نظر گروهی این تحولات با طرح‌ریزی امریکا و به صورت برون‌زا شکل گرفته است و از نظر گروهی دیگر این تحولات بر اساس خواست‌های مردمی و به صورت درون‌زا شکل گرفته است. آن‌هایی که مدافع این بودند که این تحولات داخلی نیست و قدرت‌های بزرگ و عناصر خارجی به دنبال این تغییرات بودند به مسائلی مانند اوضاع تونس یا مصر اشاره می‌کردند. مثلاً می‌گفتند که وقتی در تونس و مصر تحولات رخ داد ارتش‌های دو کشور به نفع قدرت حاکم وارد صحنه نشدند و رؤسای جمهور این دو کشور نتوانستند از ارتش برای بقای خود بهره بگیرند. حداقل درباره ارتش مصر که طی سال‌های بعد از پادشاهی، از اوایل دهه ۱۹۵۰ که ناصر قدرت را به دست گرفت و بعد سادات و سپس حسنی مبارک، همواره نقش اول را در مصر ایفا کرده است این سؤال مطرح بوده است که

این ارتش چگونه می‌تواند به یکباره کنار رود و از یکی از عناصر خود که قدرت را در سی سال گذشته در دست داشته است حمایت نکند و به نفع او وارد عمل نشود؟ یا درباره فرار زود هنگام بن علی این تصور مطرح بود که امریکا مسبب این مسئله بوده است. این عده بر این نظر بودند که امریکا به دنبال شکل‌گیری تغییراتی در این کشورهاست. بنابراین با توجه به وابستگی این ارتش‌ها به امریکا مانع دخالت آن‌ها در تحولات سیاسی و حمایت از دیکتاتورها شده است.

اما از نظر طرف‌داران نظریه بیداری اسلامی ممکن است امریکایی‌ها چنین تصویری داشته باشند که با انجام تغییراتی جزئی در کشورهای عربی منافع خود را بیشتر تأمین کنند، اما وارد کردن مردم به این معادله برای امریکا هم سخت بوده و سخت است؛ زیرا هنگامی که مردم این کشورها وارد صحنه فعالیت شوند معلوم نیست به نفع آن‌ها رأی بدهند و آن‌ها می‌دانند که مردم به نفع آن‌ها رأی نخواهند داد و تحولات یک سال گذشته نیز نشان داده است که مردم در راستای اهداف امریکا حرکت نکرده‌اند و به گروه‌های دیگر رأی داده‌اند. به این دلیل بعید است که امریکا دست به چنین ریسکی بزند و مردم را وارد این عرصه کند. بنابراین به نظر می‌رسد زمانی که تحولات این کشورها با حضور مردم رقم می‌خورد دیگر نمی‌توان نقش کشورهای خارجی را نقش درجه اول دانست. مثلاً در رخدادهای مصر مردم نقش درجه اول را داشتند. البته کشورهای خارجی هم در این تحولات نقش داشته‌اند که نقش ثانویه بوده است.

واضح است که امریکا هم از این‌که از شر دیکتاتورهای عرب خلاص شود و تغییرات سطحی و آرامی در این کشورها صورت بگیرد ناراحت نبوده است. اما به دلیل حضور پررنگ مردم در این صحنه در برخی موارد این تحولات از دست آن‌ها خارج شده و به تحولات ژرف و عمیق منجر شده که مطلوب نظر آن‌ها نبوده است. بنابراین نقش اول، اصلی و اساسی در تحولات یک سال گذشته در کشورهای عربی با مردم بوده است و به این دلیل جمهوری اسلامی ایران این تحولات را بیداری اسلامی نامید و از آن‌ها حمایت کرد.

۳. مدل امریکایی خیزش‌های خاورمیانه

جوزف نای در تحلیل خود بر مبنای بروز تحولات گسترده در عرصه تعاملات بازیگران بین‌المللی به بروز اشکال جدیدی از منابع قدرت در قالب فناوری اطلاعات، تکنولوژی ارتباطات و غیره اشاره کرد. بر این اساس، راهکار اصلی برای احیای قدرت و نقش امریکا

در موقعیت بعد از جنگ سرد را دستیابی به توانمندی لازم برای کنترل رفتار دیگر بازیگران می‌داند. بنابراین وی بر ضرورت توسل به منابع جدید قدرت و قدرت نرم تأکید می‌کند و مؤلفه‌هایی مانند فرهنگ امریکایی و ارتباطات انبوه را به مثابه دست‌مایه و پیش‌برنده اهداف امریکا مد نظر دارد. به نظر نای ارزش‌های دموکراتیک امریکایی می‌تواند سبب جذب ملت‌ها شود و به تولید قدرت نرم کمک کند، اما نه هنگامی که این روند با زور و اسلحه تحمیل شود. این ایده مبین آن است که نای تلاش کرده است با تجویز استفاده از قدرت نرم برای دولت‌مردان امریکایی، شیوه نوین بازتولید هژمونی این دولت را پیشنهاد دهد (نای، ۱۳۸۶: ۳۸).

بدیهی است که قدرت‌های بزرگ همواره سیاست‌های زورمدارانه خود را با تمسک به ارزش‌های نودوستانه مطرح می‌کنند، بنابراین قدرت نرم همانند مشت آهنینی است که زیر دست‌کش مخملین پنهان شده است. به نظر نای:

موفقیت در سیاست جهانی مستلزم استفاده از قدرت نرم است. قدرت نرم ابعاد و عناصری دارد که مهم‌ترین آن‌ها فرهنگ، ایدئولوژی، سیاست، هنر، علم و فناوری است. برای نمونه انتشار فرهنگ امریکایی را مهم‌ترین منبع قدرت نرم ایالات متحده امریکا می‌داند و ادعا می‌کند که فرهنگ امریکایی ارزش‌هایی مانند دموکراسی و حقوق بشر و جذابیتی جهان‌شمول دارد (همان: ۳۹).

آبشخور دیگر مدل امریکایی مفهوم لیبرال دموکراسی با محوریت پایان تاریخ فوکویاما است. بحث اصلی فوکویاما این است که تاریخ فرایندی واحد، منسجم و تحول‌پذیر است که به غایت پایانی خود رسیده است (Fukuyama, 1993: xii). دیگر نمی‌توان در انتظار بسط تازه‌ای در ساختار بنیادی آن بود. حاصل بسط ساختار بنیادی تاریخ ترکیب بازار - آزاد (سرمایه‌داری) و سازمان‌های لیبرال - دموکراسی در حوزه دولت و سیاست بوده است. به‌زعم او دول و مللی که اکنون فاقد این اوصاف‌اند دیر یا زود بدان دست خواهند یافت. تاریخ بشری مختومه است، زیرا تاریخ از این به بعد در چهارچوب حاکمیت لیبرالیسم تداوم خواهد یافت و ارزش‌های حاکم بر زندگی انسان‌ها در اقصی نقاط گیتی در همه ابعاد آن همان ارزش‌های لیبرال خواهد بود و ارزش‌های دیگر مطلوبیت همه‌گیر نخواهند یافت و فقط به صورت خرده‌ارزش به حیات بی‌ثمر خود ادامه خواهند داد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۶۰).

بر اساس این دیدگاه لیبرالیسم پیروز شد، زیرا توانست دو نیاز بنیادی را که انسان در

طی تاریخ بدون توجه به زمان و مکان درصدد دستیابی به آن بوده است در اختیار او قرار دهد. انسان فقط در بطن لیبرالیسم موفق به دستیابی به دو مقوله آزادی و رفاه مادی شده است و دیگر ایدئولوژی‌ها و ارزش‌ها در طی تاریخ در برآوردن توأمان این دو نیاز با شکست روبه‌رو بوده‌اند که سقوط کمونیسم نماد این شکست است (دهشیار، ۱۳۸۱: ۱۵). از نظر فوکویاما نیز تاریخ پایان یافته است، زیرا فقط لیبرالیسم امریکایی بود که توانست حدی از آزادی و رفاه مادی را برای مردم امریکا فراهم آورد که در طی تاریخ بشری بی‌سابقه بوده است. امروزه در همه کشورهای امریکا مردم آزادانه در حیات سیاسی فعالیت می‌کنند و یک میلیارد جمعیت ساکن کشورهای امریکایی اختیاردار حدود هشتاد درصد ثروت کل جهان‌اند (همان). در این چهارچوب تاریخ عملاً به مفهوم تعارض نظام‌های ارزشی پایان یافته است هر چند این بدان معنا نیست که تلاش برای گسترش آزادی و رفاه مادی دیگر دنبال نمی‌شود، بلکه فوکویاما استدلال می‌کند که این مبارزه فقط در بستر لیبرالیسم امریکایی و نه در تضاد با آن انجام خواهد شد. بنابراین با سقوط حکومت‌های غیر لیبرال در خاورمیانه، بنابر فرایند ناگزیر تاریخی، لیبرال دموکراسی جانشین آن‌ها خواهد شد (حشمت‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۹).

منطقه خاورمیانه دست کم پس از تولد کشورهای تازه استقلال یافته از عثمانی و همچنین پیدایی دولت صهیونیستی تحت تأثیر پانگرفتن ساختارهای امنیتی و به تبع فضای رئالیستی حاکم بر آن قرار داشته است (Spiegel, 2000: 188-89).

بر این اساس تحولات ژئوپولیتیکی در نظام بین‌الملل جدید به مقوله امنیت معطوف است و تأمین امنیت مستلزم شکل‌گیری تحولات ژئوپولیتیکی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است (براون و شلی، ۱۳۸۳: ۱۷۵).

حادثه ۱۱ سپتامبر و پیامدهای بعدی آن محیط بین‌المللی را از وضعیت نظم خارج و شکل جدیدی از نظام بین‌الملل را جانشین آن کرده است. نظام بین‌الملل تک‌قطبی یا به تعبیر برخی صاحب‌نظران «تک - چندقطبی» که امروزه بر عرصه بین‌الملل حاکم است، محصول کسب تفوق هژمونیک امریکا از طریق اعمال سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آن پس از حادثه مذکور است. فرض اساسی بر این است که منطقه خاورمیانه مهم‌ترین نقش را در شکل‌گیری نظام بین‌الملل تک‌قطبی و تفوق هژمونیک امریکا به منزله قدرت مسلط جهانی داشته است و همین نقش سازنده آن در این فرایند زمینه‌ساز تغییر نگرش نظام بین‌الملل به منطقه و در ادامه تدارک برنامه تغییرات ژئوپولیتیکی شده است (افضلی، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

برای مثال، ایالات متحده در زمینه بسط مدل امریکایی خود در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲، یک روز پس از سالروز وقایع ۱۱ سپتامبر، در بنیاد انترپرایز طرح خاورمیانه بزرگ را مطرح کرد و از حمایت امریکا از اصلاحات اقتصادی - سیاسی و همچنین مبارزات مردم منطقه برای استقرار دموکراسی در کشورهایشان خبر داد. در پی سخنرانی پاول در ژانویه ۲۰۰۳، دیک چنی، معاون وقت رئیس جمهور، در اجلاس داووس «استراتژی پیشرو برای آزادی» را مطرح کرد و امریکا را به حمایت از کسانی که در راه اصلاحات مد نظر طرح خاورمیانه بزرگ فعالیت می کنند متعهد دانست. همچنین در اکتبر همان سال دیگر مقام امریکایی، نیکلاس برنز، نیز از اروپا خواست تلاش خود را برای برقراری صلح و امنیت در خاورمیانه بزرگ متمرکز کند. در حالی که ایالات متحده به طور فزاینده از طرح خاورمیانه بزرگ حمایت می کرد، کشورهای عربی و اروپایی بدبینی خود را به این طرح ابراز کردند (منفرد، ۱۳۸۳: ۱۳۹).

در واکنش به همین انتقادات طرح خاورمیانه بزرگ تعدیل شد تا همراهی طیف بیشتری از بازیگران جهانی را به دنبال داشته باشد. اوباما پس از روی کار آمدن خود را متعهد به سیاست تغییر و همچنین بهبود چهره مخدوش امریکا در جهان می دانست، اما در باب تغییر یا کنار گذاشتن طرح خاورمیانه بزرگ عملاً نشانه ای از خود بروز نداد (New York Times: 7 November 2008). با وقوع حوادث اخیر در خاورمیانه و شمال افریقا نظرها مجدداً به طرح خاورمیانه بزرگ جلب شد. به نظر می رسد حمایت امریکا از برخی از جنبش های منطقه و بی تفاوتی به برخی دیگر را می توان با بهره گیری از مبانی طرح خاورمیانه بزرگ تحلیل کرد. در خلال این حوادث گویی باراک اوباما سیاست واقع گرایی را کنار گذاشته است و با توجه به شرایط منطقه خاورمیانه منطق اشاعه دموکراسی را سرلوحه سیاست های خود قرار داده است. این نظرات در سخنان او در برابر اعضای وزارت خارجه در ۱۹ می ۲۰۱۱ کاملاً محرز و شفاف است. او به وضوح ضرورت اشاعه دموکراسی در خاورمیانه عربی و تشکیل محیطی دموکراتیک در راستای منافع امریکا را بیان کرد. از نظر اوباما همانند سیاست خارجی هشت سال گذشته جمهوری خواهان، شکل گیری تحول در ساختار حکومت های منطقه، در صورتی که اشاعه دموکراسی به منافع امریکا کمک کند، باید مطلوب قلمداد شود (دهشیار، ۱۳۹۰).

طرح خاورمیانه تعیین کننده راهبرد و چهارچوب کلان رفتارها و منافع میان مدت و درازمدت امریکا در منطقه است. منافع میان مدت امریکا یقیناً در چهارچوب منافع ناشی از

نفت و گاز و فرصت‌های اقتصادی حضور در خاورمیانه است. اما اهداف راهبردی و درازمدت آمریکا که با حضور سخت‌افزاری و هم از طریق اصلاحات اقتصادی، سیاسی و امنیتی طرح خاورمیانه بزرگ و با بهره‌مندی از منابع نفت و گاز خاورمیانه دنبال می‌شود و در نهایت ادغام خاورمیانه در اقتصاد سیاسی جهانی را دنبال می‌کند، از مهم‌ترین عناصر تأثیرگذار بر روند تحولات نوین خاورمیانه است (پوراحمدی، ۱۳۸۸: ۶۳).

اما علاوه بر مقوله چشم‌داشت آمریکا به سودمندی‌های بسط هژمونی در خاورمیانه، آن دسته از تهدیداتی که از جانب این منطقه منافع حیاتی آمریکا را تهدید می‌کند نیز به منزله سابق بسیار مهمی برای پیگیری طرح خاورمیانه بزرگ از سوی کاخ سفید به حساب می‌آید. در واقع پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر این نظریه در بین سیاست‌مداران و به ویژه افکار عمومی آمریکا قدرت گرفته است که وضعیت و ساختار سیاسی و اقتصادی نامطلوب کشورهای خاورمیانه یکی از دلایل رشد تروریسم بین‌المللی است؛ زیرا ساختارهای اقتصادی و سیاسی نابه‌هنجار، ناکارآمد، غیر شفاف، استبدادی و فاسد موجب پیدایش دولت‌هایی شده است که نمی‌توانند خواست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ملت خود را برآورده کنند. اکثر مردم این منطقه از حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی خود محروم‌اند. دستاوردهای اقتصادی در انحصار بخش کوچکی از جامعه است و به‌رغم ثروت‌های ملی نسبتاً درخور توجه، بخش عظیمی از جمعیت در فقر به سر می‌برند و از دستاوردهای توسعه اقتصادی بی‌بهره‌اند. نارضایتی در میان طبقه متوسط، اقشار تحصیل‌کرده و جوانان نیز بسیار گسترده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۷۷).

به عبارت دیگر، طرح خاورمیانه بزرگ بر این فرض استوار است که انجام اصلاحات اقتصادی، ارتقای حقوق بشر و استقرار دموکراسی در خاورمیانه، با افزایش مشارکت مردم منطقه در دستاوردهای توسعه اقتصادی و سرنوشت سیاسی کشورهاشان موجب کاهش نارضایتی و از بین بردن بستر رشد بنیادگرایی اسلامی و تروریسم بین‌المللی خواهد شد (زمانی، ۱۳۸۵). این تصور به خصوص زمانی قوت گرفت که ایالات متحده آمریکا برای خشکاندن ریشه تروریسم طالبان و القاعده را در افغانستان و صدام حسین را در عراق از طریق حمله نظامی مورد هدف قرار داد، اما عملیات تروریستی و افکار ضد امریکایی (به ویژه ضد امریکایی) به دو کشور عراق و افغانستان محدود نمی‌شد و حتی با گذشت زمانی نه چندان کوتاه مسئله تروریسم نه فقط در این دو کشور حل نشد بلکه ابعاد گسترده‌تری یافت (Richard, 2005: 51).

به این ترتیب، بنا بر طرح خاورمیانه بزرگ، امریکا مصمم است تا جوامع منطقه خاورمیانه بزرگ را به اصطلاح «دموکراتیزه» کند، زیرا معتقد است که سرخوردگی مردم این منطقه از دولت‌های خود ثبات و امنیت منطقه و جهان، به ویژه امریکا، را تهدید می‌کند. در این راستا با اوج‌گیری انقلاب‌های جهان عرب، امریکا بر مبنای این طرح پیش‌بینی می‌کرد که بی‌شک پس از سقوط دیکتاتوری‌های جهان عرب لیبرال دموکراسی یگانه‌گزینه جانشین در منظر ملت‌ها و نخبگان این کشورها خواهد بود، اما موج بیداری اسلامی که در خلال ماه‌های پس از تحولات سیاسی منطقه رخ داد بار دیگر اشراف‌نداشتن امریکا بر ماهیت و هویت اسلامی در خاورمیانه را هویدا کرد. در ادامه به نقش انقلاب اسلامی و قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در شکل‌گیری پدیده بیداری اسلامی پرداخته خواهد شد. در زمینه تحولات و خیزش‌های اخیر خاورمیانه باید گفت که نتیجه نوع سیاست امریکا در کشورهای اسلامی به منافع این کشور بستگی دارد. موضوع حمایت از مردم کشورها در مقابل نظام‌های مستبد و حمایت از حقوق بشر بهانه‌ای بیش نیست. تا زمانی که وزیر دفاع امریکا از بحرین بازدید نکرده بود، حاکمان بحرین سیاست سازش و مدارا با انقلابیون را در پیش گرفته بودند، زیرا احساس می‌کردند که به‌زودی به سرنوشت رژیم بن علی در تونس و رژیم مبارک در مصر دچار خواهد شد و به نحوی می‌خواستند از این طریق راهی برای برون‌رفت از وضعیت پیش آمده پیدا کنند. اما زمانی که وزیر دفاع امریکا از بحرین بازدید کرد و حمایت امریکا از رژیم آل خلیفه را به اطلاع آن‌ها رساند، فردای همان روز رفتار حکومت بحرین با انقلابیون تغییر کرد و به خشونت رو آوردند. با چرخش امریکا، رژیم‌های آل سعود و حکام امارات نیز جرئت کردند و برای سرکوب انقلابیون بحرین به این کشور نیروی نظامی گسیل کردند. از طریق رسانه‌ها مشاهده شد که نیروی‌های نظامی حکومت بحرین، عربستان و امارات با چه خشونت‌های مردم‌بی‌دفاع این کشور را به خاک و خون کشیدند و به سرکوب انقلابیون بحرینی ادامه می‌دهند. این در حالی است که حامیان حقوق بشر و سازمان‌های مدافع حقوق بشر نسبت به جنایات رژیم آل خلیفه و آل سعود علیه مردم مظلوم بحرین، که همانند مردم کشورهای تونس و مصر و دیگر کشورهای عربی فقط می‌خواهند که نظام مورد قبول خود را داشته باشند، سیاست سکوت و بی‌تفاوتی را در پیش گرفته‌اند. به خصوص امریکا و کشورهای غربی در قبال تحولات بحرین و کشتارهایی که در این کشور رخ می‌دهد سکوت کرده‌اند و دیگر از طرح مسئله حقوق بشر و حمایت از خواست اکثریت مردم خبری نیست (حشمت‌زاده، ۱۳۸۵: ۹۱)

با توجه به این رفتار دوگانه غرب و به خصوص آمریکا در قبال کشورهای اسلامی، ضروری است که دولت‌های اسلامی هشیار شوند و بیش از این فریب این مدافعان دروغین حقوق بشر و دموکراسی را نخورند. باید از تحولات اخیر در کشورهای عربی درس بگیرند و به ندای مردم و خواست‌های مشروع آن‌ها گوش فرا دهند و بیش از این برای حفظ قدرت چندروزه خویش سرمایه‌های مادی و معنوی‌شان را نابود نکنند و به جای اتکا به حمایت آمریکا و کشورهای غربی به جلب حمایت‌های مردم کشور خود متکی باشند.

۴. بیداری اسلامی و الگوی انقلاب اسلامی ایران

اگر ایالات متحده الگوی لیبرال - دموکراسی و شیوه زندگی امریکایی را مهم‌ترین منابع قدرت نرم خود و جذابیت آمریکا در میان کشورهای جهان قلمداد می‌کند، جمهوری اسلامی ایران بر دو عامل مهم الگوی رهبری و جاذبه طبیعی اسلام، به منزله منابع نفوذ خود در جهان اسلام، تکیه می‌کند. در ذیل به بررسی عوامل مذکور در راستای نفوذ انقلاب اسلامی ایران و پیامد آن و ظهور پدیده بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌پردازیم.

۱.۴ الگوی رهبری

الگوی انقلاب اسلامی ایران در همه دنیا، به ویژه جهان اسلام، با شخصیت کاریزماتیک امام خمینی (ره) پیوند دارد. انقلاب اسلامی ایران از ابتدا در منظر بنیان‌گذار آن انقلابی بود که وسعت دید آن مجموعه کشورهای اسلامی را دربر می‌گرفته است: «باید همان‌طور که ایران قیام کرد و دماغ مستکبران را به خاک مالید، همه ملت‌ها قیام کنند و این فساد را به زباله‌دان‌ها بریزند» (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۱: ۶۳۳).

ایشان در بیانات خود می‌فرماید: «ما این نهضت را یک نهضت ایرانی نمی‌دانیم، بلکه نهضت اسلامی و نهضت مستضعفان در مقابل مستکبران است» (همان: ۷۶۴). «ای مستضعفان جهان! به پا خیزید و خود را از چنگال ستمگران جنایت‌کار نجات دهید و ای مسلمانان غیرت‌مند اقطار عالم! از خواب غفلت برخیزید و اسلام و کشورهای اسلامی را از دست استعمارگران و وابستگان به آنان رهایی بخشید» (همان: ۹۴۴). با این وصف، دورنمای اندیشه امام راحل در انقلاب‌های جهان عرب تجلی یافت. نظام اسلامی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفت، به صورت بهترین الگو و مهم‌ترین خواسته سیاسی مبارزان مسلمان به شمار می‌آید.

علاقه جنبش‌گران مسلمان به تشکیل حکومت اسلامی به شکل‌های مختلفی ابراز شده است. از جمله برخی از گروه‌های اسلامی با ترجمه کتاب حکومت اسلامی امام خمینی (ره) (مانند الیسار الاسلامی مصر) یا با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران به منزله تنها راه حل (مانند جبهه نجات اسلامی الجزایر)، علاقه‌مندی خود را به تشکیل حکومت اسلامی بیان کرده‌اند. آیت‌الله محمدباقر صدر پیش از آغاز جنگ تحمیلی در تلاش بود رژیم عراق را سرنگون کند و حکومتی اسلامی به شیوه حکومت ایران بر پایه ولایت فقیه تشکیل دهد (احمدی، ۱۳۶۹: ۱۱۷).

برخی حکومت‌های دیگر اسلامی نیز بر اساس اصل ولایت فقیه و پذیرش آن از رهبری انقلاب اسلامی ایران پیروی می‌کنند. این دسته از گروه‌ها دو گونه‌اند: دسته‌ای که از لحاظ عقیدتی و مذهبی خود را مقلد رهبری انقلاب اسلامی ایران می‌دانند (مانند جنبش امل در لبنان) و دسته‌ای که هم از لحاظ سیاسی و هم مذهبی از رهبری انقلاب اسلامی ایران پیروی می‌کنند (مانند جنبش حزب‌الله لبنان). گروه‌ها و سازمان‌های اسلامی نام‌برده برای رسیدن به نظام مبتنی بر اسلام، شیوه‌ها و روش‌های مختلفی را در پیش گرفته‌اند. برخی فقط از طریق اقدام قهرآمیز و مسلحانه (مانند حزب‌الله حجاز) و کودتا (مانند جنبش آزادی‌بخش بحرین) درصدد نابودکردن رژیم حاکم بوده‌اند و گروه‌هایی شرایط فعلی را برای روی آوردن به اقدامات مسلحانه مناسب نمی‌دانند و با توسل به شیوه‌های مسالمت‌آمیز، مانند شرکت در انتخابات پارلمانی، در پی تغییر نظام‌اند، مانند حزب اسلام‌گرای رفاه. گروه‌های دیگری نیز وجود دارند که به هر دو روش پایبندند. جنبش حزب‌الله نمونه‌ای از این گروه است که در مصاف با اسرائیل و حکومت مارونی لبنان، به منظور استقرار حکومت اسلامی به دو روش متمایز و در عین حال مکمل یکدیگر، یعنی جنگ با اسرائیل و شرکت در انتخابات مجلس لبنان روی آورده است (سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۳۹۰).

در حال حاضر، علاوه بر الگوی ضد استکباری و سازش‌ناپذیر امام خمینی (ره)، ویژگی‌های شخصیتی و مواضع مقام معظم رهبری نیز الهام‌بخش حرکت‌های ضد استبدادی - استکباری در جهان اسلام است. نظریه بیداری اسلامی (بر خلاف طرح خاورمیانه بزرگ) به ریشه‌های تاریخی، مذهبی و زمینه‌های تعیین‌کننده در بروز این انقلاب‌ها می‌پردازد. مقام معظم رهبری با طرح این نظریه و بازکردن ابعاد آن در مقاطع گوناگون بر این نکته تأکید می‌کند که این انقلاب‌ها در جریانی خطی و تاریخی قرار دارند و از ریشه‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی و فکری جدا نیستند (حسینی، ۱۳۹۰: ۲۴).

خطبه تاریخی مقام معظم رهبری تأثیر مهمی در انقلاب مصر داشت. به طوری که مردم این خطبه را در بین خود پخش کردند. همچنین بیانات رهبری در دیدار با شرکت‌کنندگان

در کنفرانس وحدت اسلامی و مواضع قاطعانه ایشان باعث شد که مردم به احساس عزت اسلامی برسند و با وجود فانتزی و فیس‌بوکی خواندن قیام و بیان مشکلات اقتصادی به منزله عامل اصلی از سوی رسانه‌های امریکایی و استکبار، به قیام خود ادامه دهند و به پیروزی برسند. بنابراین بیداری اسلامی عامل اصلی این قیام است. اقامه نماز شکر جنبش اخوان المسلمین در کنار تانک‌های ارتش، تظاهرات دانشجویان دانشگاه الازهر در خیابان‌ها، اقامه نماز برای شهدا و نماز جمعه به طور وسیع، شهادت جوانان و مردم و همچنین شعارهای مردم برای تغییر نظام و اقدامات ذکر شده نشان از عمق بیداری اسلامی در مصر است، که در سخنان مقام معظم رهبری به این موضوع اشاره شده است (www.tabnak.com). برداشت مقام معظم رهبری از انقلاب‌های جهان عرب، به عکس برداشت مبتنی بر الگوی دوگانه رفاه و آزادی مطلوب نظر فوکویاما، بر پایه مفاهیمی است که با هویت اسلامی مردم منطقه در تناسب و سازواری است. مثلاً به جای الگوی ناهمگون دموکراسی امریکایی برای ممالک اسلامی، الگوی مردم‌سالاری دینی متناسب با مقتضیات کشور های اسلامی توصیه می‌شود:

ملت‌های انقلاب‌کرده خواستار نقش‌آفرینی آرای‌شان در مدیریت کشورها هستند و چون مؤمن به اسلام‌اند، بنابراین مطلوب آنان نظام مردم‌سالاری اسلامی است. یعنی نظامی که در آن حاکمان با آرای مردم برگزیده می‌شوند و ارزش‌ها و اصول حاکم بر جامعه، مبتنی بر معرفت و شریعت اسلامی است ... البته نام مردم‌سالاری اسلامی به اقتضای شرایط گوناگون کشورها، می‌تواند با شیوه‌ها و شکل‌های مختلف تحقق یابد و به هر حال باید کاملاً مراقب بود که این نظام با دموکراسی لائیک و لیبرال امریکا که در مواردی ضد مذهب است اشتباه گرفته نشود (سخنرانی مقام معظم رهبری در اولین اجلاس بیداری اسلامی، www.leader.ir).

طبعاً همان‌طور که زمانی اندیشه‌های چپ‌گرا و مارکسیستی نسخه‌های نامناسبی برای کشورهای جهان سوم به طور عام و ممالک اسلامی بوده و آن‌ها را از مسیر توسعه سیاسی خود دور کردند، در این برهه نیز دموکراسی امریکایی نمی‌تواند مدل مناسبی برای کشورهای اسلامی باشد.

همچنین در مدل لیبرال - دموکراسی که یگانه‌جانشین حکومت‌های دیکتاتوری منطقه بر مبنای طرح خاورمیانه بزرگ به حساب می‌آید، عناصر اسلامی، به ویژه عنصر معنویت و تعالی، مغفول واقع شده‌اند. مقام معظم رهبری آزادی سیاسی را با مفهوم والای تقوا پیوند داده است و الگویی متناسب با جوامع اسلامی پدید آورده است:

تقوا در معنای والا و گسترده و عمیقش، سر پیچیدن از فرمانبری کافران و منافقان، و توکل و اعتماد به خداوند، دستورالعمل کارساز پروردگار برای همیشه و به ویژه این برهه حساس و سرنوشت‌ساز امت اسلام است که عمل به آن بیداری مبارک اسلامی را به فضل الهی به سرانجام تاریخ‌ساز خود خواهد رساند (همان).

لذا نظریه بیداری اسلامی به دنبال مصادره انقلاب منطقه نیست. آنچه مقام معظم رهبری همواره بر آن تأکید کرده حضور مردم و ارزش‌های الهی است و بر این فرض مبتنی است که اگر حضور مردم منطقه بدون تحمیل و آزادانه باشد، به طور طبیعی حرکت به سوی ارزش‌های الهی و اسلامی خواهد بود (حسینی، ۱۳۹۰: ۱۹).

بدین ترتیب، الگوی رهبری انقلاب اسلامی ایران، از بدو شکل‌گیری جمهوری اسلامی، بر جریان‌های سیاسی و انقلابی در جهان اسلام اثرگذار بوده است. این در حالی است که ایالات متحده نه فقط هیچ الگویی برای رهبری منطبق با مقتضیات اسلامی در خاورمیانه ارائه نمی‌دهد، بلکه رؤسای جمهور آمریکا پس از جنگ جهانی دوم همواره با بهانه‌هایی، همچون حمایت از رژیم صهیونیستی، به سرکوبی تحرکات مردمی و حرکت‌های آزادی‌بخش و به ویژه راه‌اندازی جنگ و تنش در منطقه و جهان اسلام اقدام کرده‌اند.

۵. بررسی تطبیقی دو مدل مذکور

چنان‌که گفته شد آمریکا تا پیش از موج بیداری اسلامی به اقبال به الگوهای حکومت، سیاست و فرهنگ خود در کشورهای خاورمیانه بیش از حد خوش‌بین بود. تجربه اقبال کشورهای رهاشده از انقیاد شوروی در اروپای شرقی به الگوی لیبرال - دموکراسی موجب شد که آمریکا در تعمیم آن به بقیه مناطق دنیا دچار اشتباه راهبردی شود. این در حالی است که منظومه فکری لیبرال - دموکراسی، عنصر اصلی پذیرش الگویی در جهان اسلام یعنی عنصر اسلامیت، را ندارد. در طرف مقابل الگوی انقلاب اسلامی، الگوی درون‌گفتمان اسلام با اجزا و عناصر همخوان و دال اصلی مشترک است. در بُعد منطقه‌ای، راهبرد قدرت نرم ایران در قبال کشورهای همسایه تاکنون به طور عمده مبتنی بر بهره‌گیری و تأکید بر اشتراکات مذهبی، تاریخی و فرهنگی بوده است. به همین سبب، همگرایی اسلامی و شیعی کشورهای منطقه با جمهوری اسلامی ایران، به مثابه عوامل طبیعی افزایش قدرت ایران، بیشترین نقش را در منطقه ایفا می‌کند.

در حالی که ایالات متحده برنامه‌های بلندمدتی را برای تغییر سیاست‌های فکری و

فرهنگی منطقه خاورمیانه تدوین کرده و به کار بسته است، حادثه ۱۱ سپتامبر جایگاه نوینی به بحث نرم‌افزارگرایی در سیاست منطقه‌ای ایالات متحده بخشید و بر اساس آن مهندسی ساختاری جوامع خاورمیانه‌ای در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در دستور کار راهبردپردازان امریکایی قرار گرفت. با این حال غفلت از عنصر دین در میان عناصر قدرت نرم، باعث شده است که نفوذ قدرت نرم آمریکا به قشرهای اندکی در جهان اسلام محدود شود، اما گفتمان انقلاب اسلامی ایران در میان قاطبه مسلمانان خاورمیانه و شمال آفریقا نفوذ داشته باشد.

هیلاری لورت^۱ در مقاله‌ای در پایگاه تحلیلی «ریس فور ایران»^۲ نوشته است که «نگرش اعراب، ۲۰۱۱» آخرین نظرسنجی عمومی است که مؤسسه بین‌المللی زوجگی و به سفارش «بنیاد مؤسسه عربی - امریکایی» آن را انجام داده است. این نظرسنجی نشان می‌دهد که دولت اواما ظهور و بروز ناامیدکننده‌ای در عرصه خاورمیانه داشته است. به طور مشخص‌تر، نتایج نظرسنجی در کشورهای مصر، اردن، لبنان، مراکش، عربستان سعودی و امارات متحده عربی بیان‌کننده سه نقطه ناکارآمد در سیاست خارجی آمریکا نسبت به اعراب است:

۱. سقوط محبوبیت: میزان محبوبیت آمریکا میان مردم مصر در سال انجام نظرسنجی به ۵ درصد رسیده است، در حالی که این محبوبیت قبل از سال ۲۰۰۹ به ۳۰ درصد رسیده بود و دولت بوش هر ساله آن را ارتقا می‌داد. در حقیقت در اکثر کشورهای عربی (به جز عربستان) میزان محبوبیت آمریکا نسبت به آخرین روزهای حکومت جرج بوش کاهش یافته است (www.asnoor.com: 20/10/1391).

۲. ناامیدشدن طرف‌داران سابق آمریکا: هر فرد عرب که فکر می‌کرد با انتخاب اواما به سمت ریاست جمهوری آمریکا، دستگاه سیاست خارجی آمریکا شیوه بهتری را در خاورمیانه پیش می‌گیرد، در حال حاضر دیگر چنین امید و آرزویی ندارد. به نظر اعراب، امروز حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه همانند حضور اشغال‌گران اسرائیلی در فلسطین است و این دو بزرگ‌ترین تهدید برای ثبات خاورمیانه‌اند. در اکثر کشورهای عربی میزان محبوبیت اواما از محبوبیت بوش در روزهای آخر ریاست جمهوری پایین‌تر است (ibid).

۳. جداسدن ملت‌های عرب از روشن‌فکران متمایل به آمریکا: ملت‌های عرب منطقه (بر خلاف اعراب روشن‌فکر) با نظر دولت‌های خود و البته تبلیغات آمریکا مخالف‌اند و ایران را تهدیدی برای ثبات منطقه نمی‌دانند. میان آیتم‌های تهدیدکننده امنیت و ثبات منطقه، اعراب شرکت‌کننده در نظرسنجی کم‌ترین رأی را به ایران دادند و فقط مردم عربستان بودند

که دخالت‌های ایران در منطقه را در تضاد با ثبات خاورمیانه می‌دانستند. علاوه بر این، در این نظرسنجی باید افراد شرکت‌کننده از میان دو عبارت «فعالیت‌های ایران در راستای امنیت و ثبات در جهان عرب است» و «فعالیت‌های امریکا در راستای امنیت و ثبات در جهان عرب است» یکی را انتخاب می‌کردند که به غیر از مردم عربستان سعودی، همه ملت‌های عرب گزینه یک، یعنی ایران، را انتخاب کردند. در اکثر کشورها، تفاوت فاحشی میان محبوبیت ایران و امریکا نزد ملت آن کشور است، به گونه‌ای که مثلاً در لبنان ۵۷ درصد مردم، ایران را کشوری با کارکرد خارجی مثبت می‌دانستند، در حالی که فقط ۱۶ درصد از شرکت‌کنندگان لبنانی چنین نظری نسبت به امریکا داشتند. در مصر کفه ترازو با نسبت ۳۲ به ۱۰ به سود ایران سنگین بود. شبکه خبری پرس تی.وی. ایران نیز نتایج نظرسنجی را تحت پوشش خبری قرار داد و به نظرسنجی دیگری اشاره کرد که در ژوئن ۲۰۱۱ در آلمان انجام شده بود و در آن ۴۵ درصد از شرکت‌کنندگان در مقابل ۲۵ درصد بقیه، امریکا را در مقایسه با ایران خطر بزرگ‌تری برای صلح جهانی دانسته بودند. نتیجه این نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد: «قدرت نرم و دیپلماسی عمومی امریکا» موفق نبوده است (ibid).

همچنین آمیتی اتزیونی، استاد دانشگاه جورج واشینگتن ایالات متحده، با محوریت قراردادن رقابت ایران و امریکا در حرکت‌های خاورمیانه چهار فرضیه یا پیش‌بینی را مطرح می‌کند که در همه آن‌ها تقریباً ایران نسبت به امریکا در تحولات خاورمیانه دست بالاتری دارد. به گمان اتزیونی در پرتو این تحولات نقش امریکا کمتر شده و نقش ایران پررنگ‌تر شده است. نخبگان خاورمیانه به امریکا بدگمان‌تر شده‌اند و در نتیجه نقش امریکا در آینده خاورمیانه به نحوه تعامل با ایران بستگی بسیاری است (حسینی، ۱۳۹۰: ۲۳).

بنابراین آنچه امریکا در پیش‌بینی تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا بر مبنای طرح خاورمیانه بزرگ از آن غفلت کرده است، تحلیل جایگاه گرایش‌ها و زمینه‌های اسلامی مردم منطقه است. در حقیقت امریکا بار دیگر و پس از خطاهای فاحش راهبردی درباره ویتنام، عراق و افغانستان، نشان داد سیاست خارجی این کشور در راستای کشورهای جهان به شدت از ضعف اشراف و احاطه بر ظرایف فرهنگی و ارزش‌های بومی آن مناطق رنج می‌برد و به نتایج فاجعه‌آمیزی منجر می‌شود.

در خاتمه می‌توان از یک منظر به چهار محور برای الهام‌بخشی گفتمان انقلاب اسلامی در رابطه با بیداری اسلامی اشاره کرد که اصولاً لیبرال - دموکراسی هیچ‌یک از این محورها را ندارد: ۱. معنویت‌گرایی مبتنی بر پاسخگویی به نیازهای عینی فرد و جامعه، ۲. ترویج

فرهنگ عدالت‌خواهی و عدالت‌طلبی، ۳. پایه‌گذاری مردم‌سالاری دینی در عصر ناباوری به کارکرد سیاسی و اجتماعی دین و ۴. تقویت اعتماد به نفس، خودباوری و بیداری ملت‌های ضعیف و تحت ستم و ارائه الگوی عینی بازگشت به هویت (پورپزشک، ۱۳۹۰: ۷۵).

۶. نتیجه‌گیری

با شروع خیزش مردمی در جهان عرب و آغاز تحول در نظام‌های سیاسی کشورهای عربی، مدل‌های انقلاب اسلامی و امریکایی هر کدام به نحوی در مقابل آن موضع گرفتند. مدل امریکایی موافق تحولات عمیق و اسلام‌خواهانه در کشورهای عربی و منطقه خاورمیانه نبود. این مدل حامی اصلاحات ظاهری با هدف سکولارکردن جامعه در کشورهای عربی است، اما از آن‌جا که ماهیت این تحولات چندان با کمال مطلوب این الگو همخوانی نداشته است، لذا چندان از روند تحولات حمایت نکرده است. از سوی دیگر دو الگوی ایرانی و ترکی، از تحولات جهان عرب استقبال کرده‌اند و به نظر می‌رسد این دو الگو برای جلب نظر کنش‌گران و حامیان تغییر در این کشورها در حال رقابت بوده‌اند.

برای بسیاری از تحلیل‌گران و سیاست‌مداران این سؤال به طور جدی مطرح بوده است که انقلابیون کشورهای عربی کدام‌یک از این الگوها را برای آینده کشور خود در پیش می‌گیرند.

به نظر می‌رسد که مصر با توجه به ساختارها و نفوذ جریان‌های اسلام‌گرا در آن آرام‌آرام به سمت الگوی ایران حرکت می‌کند، در حالی که روند سیاسی در تونس این مسیر را به الگوی ترکیه نزدیک‌تر نشان می‌دهد. به هر حال بنیادهای اجتماعی هر یک از کشورها و ساختار و ویژگی‌های خاص هر یک از این جوامع هم می‌تواند در گرایش به یکی از این مدل‌ها مؤثر باشد. مثلاً با توجه به شرایط اجتماعی یمن بعید است که اگر تغییرات عمیقی در این کشور رخ دهد الگوی ترکیه در آن مقبول افتد. بنیادگرایان و سلفی‌ها در یمن و حتی مصر تلاش می‌کنند که حتی از مدل جمهوری اسلامی هم عبور کنند و به الگوی سنتی نزدیک شوند. با وجود این، حداقل در مصر محیط و فضای اجتماعی این کشور اجازه چنین چیزی را نمی‌دهد.

چنان‌که اشاره شد کمال مطلوب امریکا مدل امریکایی است، اما از آن‌جا که این مدل در شرایط کنونی و با توجه به ویژگی‌های جنبش‌های اخیر در خاورمیانه امکان پیاده‌سازی ندارد، امریکا راه حمایت از الگوی ترکی را در پیش گرفته است، زیرا

امریکا دو الگوی دیگر را مخالف خواست‌ها و ارزش‌های خود می‌داند. امریکا در درجه اول با جمهوری اسلامی مخالف است و سپس با الگوی سنتی مخالفت دارد. با الگوی سکولار و امریکایی موافق است، اما چون نمی‌تواند به الگوی آن دست پیدا کند و الگوی ترکیه هم با الگوی سکولار مشابهت‌ها و نزدیکی‌های زیادی دارد، در نتیجه از این الگو حمایت می‌کند. خصوصاً این‌که در الگوی ترکی نگاه این است که دین در عرصه اجتماع فعال نباشد.

درواقع در تفسیر رخدادهای سیاسی در خاورمیانه و شمال آفریقا دو محور اصلی قابل تمایز است. نخست آن‌که امریکا، بر اساس طرح خاورمیانه بزرگ، پیش‌بینی می‌کرد پس از سقوط دیکتاتورهای ناکارآمد در منطقه، ناگزیر مردم و جریان‌های سیاسی به الگوی سیاسی مبتنی بر لیبرال - دموکراسی سوق پیدا کنند. از این رهگذر دو هدف اساسی امریکا محقق می‌شد، در وهله اول معضلات ناشی از حمایت امریکا از حکومت‌های دیکتاتوری منطقه مرتفع می‌شد و سپس با روی کار آمدن حکومت‌های لیبرال دموکرات، امریکا می‌توانست ادامه نفوذ خود را در این ممالک تداوم بخشد. اما از سوی دیگر، تحلیل دوم بر پایه آنچه پس از انقلاب‌ها در منطقه صورت پذیرفت برجسته شد. بر این مبنای، جریان‌های سیاسی در کشورهای دست‌خوش تغییر، بر مبنای هویت و ارزش‌ها و پیشینه تاریخی - فرهنگی مردم آن‌ها به سمت اسلام‌گرایی متمایل شد. لذا با لحاظ قرار دادن این‌که مهم‌ترین جریان اسلام سیاسی در دوران معاصر انقلاب اسلامی ایران است، نتایج این مقاله بر این منباست که آنچه در جریان تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا در حال تکوین است بر خلاف اهداف طرح خاورمیانه بزرگ نه بهار عربی با الگوی لیبرال - دموکراسی است، بلکه بیداری اسلامی با الگوی انقلاب اسلامی است. در این راستا در پژوهش حاضر دو مقوله الگوی رهبری و نفوذ قدرت گفتمان انقلاب اسلامی به منزله شاخصه‌های برجسته بررسی شد.

پی‌نوشت

۱. هیلاری لورت (Hillary Leverett) به همراه فلینت لورت (Flynt leverett) پایگاه خبری «ریس فور ایران» را مدیریت می‌کنند. هم‌اکنون کتاب *Going to Tehran* از این دو تن آماده انتشار است.

۲. ← www.raceforiran.com

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۶۹). *انقلاب اسلامی و جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه عربی*، مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم، تهران: سفیر.
- افضلی، رسول (۱۳۸۵). «پیامدهای ژئوپولیتیکی حادثه یازده سپتامبر بر منطقه خاورمیانه»، پژوهش‌های جغرافیایی، ش ۵۷.
- امام خمینی (ره) (۱۳۷۱). *کوثر: خلاصه بیانات امام خمینی ۱۳۶۷-۱۳۵۹*، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- براون، کنلین و فرد شلی (۱۳۸۳). *ژئوپولیتیک فراگیر*، ترجمه علیرضا فرشچی و محمدرضا رهنما، تهران: نشر دوره عالی جنگ.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۸). «تأثیر اهداف راهبردی آمریکا در خاورمیانه بر منافع جمهوری اسلامی ایران»، *فصل‌نامه بین‌المللی روابط خارجی*، س ۱، ش ۲.
- پورپزشک، امیر (۱۳۹۰). «گفتمان انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی»، *ویژه‌نامه نهمین هم‌اندیشی نمایندگان فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور*، شهرپور.
- حسینی، محمدتقی (۱۳۹۰). «بررسی نظریه بیداری اسلامی در مورد انقلاب‌های خاورمیانه»، *جستارهای سیاسی معاصر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۲، ش ۲.
- حشمت‌زاده، باقر (۱۳۸۵). *تأثیر انقلاب اسلامی بر کشورهای منطقه*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰). «باراک اوباما: بازگشت به استراتژی اشاعه دموکراسی»، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه: www.fa.merc.ir 1390/03/07.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۱/۸/۶). «پایان و تاریخ لیبرالیسم امریکایی»، *روزنامه همشهری*.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹). *بازتاب‌های نظری انقلاب اسلامی ایران در روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
- رنجبران، داوود (۱۳۸۹). *جنگ نرم*، تهران: ساحل اندیشه سات.
- زمانی، هادی. *مروری بر عملکرد طرح خاورمیانه بزرگ*، www.hadizamani.com:2005.
- سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی (۱۳۹۰). *دستاوردهای عظیم انقلاب شکوهمند اسلامی در گستره جهان*، تهران: انتشارات سازمان فرهنگ.
- سخنرانی مقام معظم رهبری در اولین اجلاس بیداری اسلامی (۱۳۹۱/۱۰/۱۱). قابل دسترس در سایت www.leader.ir
- قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۷۹). «جهانی‌شدن: رویارویی یا هم‌زیستی»، *فصل‌نامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۵۵ و ۱۵۶.
- کیانی، داود (۱۳۸۰). «فرهنگ جهانی، اسطوره یا واقعیت؟»، *فصل‌نامه مطالعاتی ملی*، س ۳، ش ۱۰، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

- کیلی، ری و مارفلیت، فیل (۱۳۸۰). *جهانی‌شدن و کشورهای جهان سوم*، ترجمه حسن نورایی سیندخت و محمدعلی شیخ علیان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹). «جهانی‌شدن»، *نشریه امنیت*، س ۴، ش ۱۳ و ۱۴.
- مسجد جامعی، احمد (۱۳۷۸). «بازگشت به فطرت»، *نامه پژوهش، فصل‌نامه تحقیقات فرهنگی*، س ۳ و ۴، ش ۱۲ و ۱۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- منفرد، سیدقاسم (۱۳۸۳). «جهان عرب و طرح خاورمیانه بزرگ؛ واکنش‌ها و تحلیل‌ها»، *ماه‌نامه تحولات جهان*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران، ش ۲۹.
- میتلمن، جمیز اچ. (۱۳۷۹). «بازاندیشی در تقسیم کار در شرایط جهانی‌شدن»، ترجمه علی شیری، *فصل‌نامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۵۵ و ۱۵۶.
- نای، جوزف (۱۳۸۶). «منابع قدرت نرم»، *فصل‌نامه مطالعات بسیج*، ترجمه ناصر بلیغ، س ۱۰، ش ۳۶.

Fokuyama, Francis (1993). *The End of History and the Last Man*, New York.

Richard, L. Russell (2005). *Weapons of Proliferation and War in the Greater Middle East, Strategic Contest*, London & New York: Routledge.

Spiegel, Steven (2000). *Regional Security and Levels of Analysis Problem*, London: Frank Cass.

The New York Times: 7 November 2008.

www.asnoor.com:20/10/1391

www.tabnak.com

www.raceforiran.com

